



فراخوان ۴۹

برای ایران

انجمن پادشاهی سرخوایان مشروط

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163,
60570 Frankfurt, Germany Padeshahi1339@gmail.com



طرح "دولت در تبعید" از واقعیت تا عمل

(نگاهی به مواضع دکتر مارک لوین، حقوقدان و تحلیلگر سیاسی)

در سپهر سیاست ایران، شناخت نسخه‌ها و پیشنهادهایی که از بیرون مرزها مطرح می‌شود، برای جریان‌های آزادی‌خواه و به‌ویژه طیف پادشاهی‌خواه و ملی‌گرا ضرورتی حیاتی است. هر طرحی که بدون تکیه بر واقعیت‌های عینی داخل کشور ارائه شود، نه تنها گرهی از کار جنبش نمی‌گشاید، بلکه می‌تواند انرژی نیروهای اجتماعی را فرسوده کرده و امید عمومی را به بیراهه ببرد. از همین رو، بررسی دقیق دیدگاه‌هایی که این روزها درباره "دولت در تبعید" مطرح می‌شود، اهمیت ویژه‌ای دارد.

در این میان، مواضع دکتر مارک لوین، حقوقدان و تحلیلگر برجسته‌ی جناح محافظه‌کار آمریکا، توجه بسیاری را جلب کرده است. نگاه او، با وجود احترام به جایگاه علمی و حقوقی‌اش، بیش از آنکه برآمده از شناخت میدانی و جامعه‌شناختی ایران باشد، بر پایه‌ی منطق حقوق بین‌الملل و سنت‌های دیپلماتیک غرب شکل گرفته است. در حقوق بین‌الملل، "دولت در تبعید" ابزاری رسمی برای سلب مشروعیت از یک حکومت نامشروع، ایجاد یک نشانی مشخص برای تعامل دولت‌های خارجی و فراهم کردن کانالی برای حمایت رسانه‌ای یا حقوقی است. این نگاه در چارچوب حقوقی خود کاملاً معتبر و قابل فهم است؛ اما باید توجه داشت که حقوق بین‌الملل بر ساختارهای رسمی و دولتی تکیه دارد، یعنی بر روابط میان دولت‌ها، سفارت‌ها، ارتش‌ها و نهادهای شناخته‌شده. در مقابل، واقعیت ایران امروز بر بستری کاملاً متفاوت استوار است: جامعه‌ای تحت سرکوب شدید، بدون امکان سازمان‌دهی علنی، و بدون پشتوانه‌ی خارجی که بتواند وزن حقوقی یک دولت در تبعید را به قدرت عملی تبدیل کند. بنابراین، نقد این طرح نه مخالفت با حقوق بین‌الملل است و نه بی‌اعتبار دانستن آن؛ بلکه تأکید بر این نکته است که ابزارهای حقوقی زمانی کارآمدند که با واقعیت‌های میدانی هم‌خوان باشند، و در ایران کنونی چنین هم‌خوانی وجود ندارد.

نگاهی به تجربه تاریخی دولت‌های در تبعید نیز این فاصله را آشکار می‌کند. در تاریخ جهان، دولت‌های در تبعید تنها زمانی معنا و کارکرد واقعی یافته‌اند که دو شرط بنیادین فراهم بوده است: نخست، پشتیبانی یک نیروی نظامی یا ائتلاف قدرتمند خارجی که بتواند وزن حقوقی دولت در تبعید را به قدرت عملی تبدیل کند؛ همان‌گونه که دولت فرانسه آزاد به رهبری شارل دوگل با پشتوانه ارتش‌های متفقین معنا یافت. دوم، وجود شبکه‌ای یکپارچه و متصل به مقاومت داخلی؛ شبکه‌ای عمیق و سازمان‌یافته در خدمت به مقاومت مسلحانه یا مدنی که فرمان‌های دولت در تبعید را روی زمین اجرا کند. در فرانسه، اراده‌ی ملت تنها یک احساس نبود؛ یک سازمان بود. هزاران نفر در قالب شبکه‌های مقاومت، خطوط ارتباطی زیرزمینی و گروه‌های عملیاتی، عملاً بازوی اجرایی دولت در تبعید بودند. این پیوند میان "اراده‌ی ملت" و "سازمان مقاومت" بود که به دولت دوگل معنا و قدرت بخشید.

اما در ایران امروز، با وجود آنکه اراده‌ی ملت در تظاهرات میلیونی ۱۸

و ۱۹ دی به‌روشنی آشکار شد و نشان داد که مردم این حکومت را نمی‌خواهند، این اراده هنوز به سازمان تبدیل نشده است. نه شبکه فرماندهی داخلی وجود دارد، نه ساختار عملیاتی، نه پیوند تشکیلاتی - یک تشکیلات فراگیر و منسجم - با دستگاه رهبری انقلاب ملی، و نه نهادی که بتواند فرامین یک دولت در تبعید را در داخل کشور نهادینه و اجرا کند. اراده‌ی ملت ایران عظیم و انکارناپذیر است، اما ارگان منسجم و قدرتمندی که بتواند این اراده را به نیروی عملی مبارزه تبدیل کند، هنوز شکل نگرفته است. این تفاوت بنیادی میان وضعیت ایران و نمونه‌های کلاسیک دولت در تبعید، هرگونه قیاس ساده‌انگارانه را بی‌اعتبار می‌کند.

از سوی دیگر، دولت در تبعید در سنت حقوق بین‌الملل زمانی اعلام می‌شود که حکومت موجود در آستانه فروپاشی باشد یا کشور در وضعیت اشغال قرار گرفته باشد. در ایران امروز، با وجود بحران مشروعیت، ساختار حاکم هنوز فروپاشیده نیست و ابزار سرکوب را در اختیار دارد. بنابراین، زمان اعلام دولت در تبعید نیز با واقعیت‌های کنونی ایران هم‌خوان نیست. مثال فرانسه، نمونه‌ای کلاسیک از وضعیت اشغال است؛ اما انقلاب اجتماعی وضعیت متفاوتی دارد. در اشغال، دولت قانونی از کشور بیرون رانده شده و می‌خواهد بازگردد؛ در انقلاب، دولت قانونی وجود ندارد و جنبش اجتماعی می‌خواهد دولت جدیدی بسازد. دولت در تبعید ابزار دولت قانونی رانده‌شده از کشور است، نه ابزار انقلاب. انقلاب برای پیروزی نیازمند سازمان‌دهی داخلی، شبکه‌های مقاومت مدنی، اعتصابات، نافرمانی گسترده، فروپاشی دستگاه سرکوب و نهایتاً انقلاب اجتماعی است.

مشکل مهم‌تر، وضعیت اپوزیسیون خارج از کشور است. طیف پادشاهی‌خواه و ملی‌گرا که باید پشتوانه‌ی اجتماعی چنین دولتی باشند، متأسفانه از انسجام لازم برخوردار نیستند. رقابت‌های فرساینده، حسادت‌های سیاسی و میل به خودنمایی باعث شده که تمرکز از مبارزه اصلی علیه حاکمیت منحرف شود. بسیاری به جای تقویت یک ساختار واحد و گوش‌سپاری به رهبری ملی، می‌کوشند خود را در جایگاه تصمیم‌گیران احتمالی "دولت در تبعید" بنشانند. در چنین فضایی، اعلام دولت در تبعید پیش از آنکه ضربه‌ای به رژیم وارد کند، در آتش تفرقه‌های درونی اپوزیسیون خواهد سوخت و سرمایه نمادین جنبش را آسیب‌پذیر خواهد کرد.

ورود به حوزه تشکیل دولت در تبعید بدون پشتوانه‌ی سازمان‌یافته در داخل و وفاق واقعی در خارج، تصمیمی زود هنگام و پرمخاطره است. هواداران یک جنبش اگر به رهبری فرد یا نهادی باور دارند، - و در خصوص ما پادشاهی‌خواهان، گوش‌سپاری به فرمان‌های رضاشاه دوم - باید در عمل نیز انضباط تشکیلاتی و حرمت جایگاه تصمیم‌گیری را پاس بدارند. رهبری سیاسی بر پایه‌ی ارزیابی همه‌جانبه‌ی داده‌ها، شناخت میدان و تشخیص بهترین زمان برای اقدام عمل می‌کند. اگر هواداران یا محافل حاشیه‌ای با هیجان‌زدگی یا فشار رسانه‌ای بکوشند طرح‌های خام را به رهبری تحمیل کنند، نه تنها کمکی به پیشبرد اهداف نمی‌کنند، بلکه تمرکز راهبردی را برهم زده و انسجام لازم برای مبارزه را مخدوش می‌سازند. تفاوت میان "توده‌ی پراکنده و احساسی" با "بدنه‌ی آگاه و منضبط"، دقیقاً در همین **ادامه در برگ ۲**

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می‌شود، دیدگاه‌های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ایداً هیچ مسئولیتی متوجه شه‌ریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریان‌های سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

شکل گرایی عامیانه و رابطه آن با نظریه "دولت در تبعید"

ایرج آذرش

در قلمرو دانش مبارزه سیاسی، واژه‌ها فقط ابزار بیان نیستند؛ هر کدام حامل تاریخی از تجربه، خون، امید و شکست‌اند. هر واژه، دریچه‌ای است به یک جهان معنایی. اگر این جهان را نشناسیم، اگر معنای دقیق مفاهیم را در بستر واقعی مبارزه لمس نکنیم، تحلیل‌هایمان بدل می‌شود به نقشه‌هایی که بر روی کاغذ زیبا هستند اما در میدان عمل، راه را گم می‌کنند. مبارزه سیاسی، میدان حدس و گمان نیست؛ میدان شناخت نیروها، توان‌ها، ضعف‌ها و خطرهایی است که از درون و بیرون، صفوف مبارزان را تهدید می‌کند.

در میان طیف گسترده پادشاهی‌خواهان - که بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین جریان‌های مبارزاتی علیه رژیم سرکوبگر ایران است - پدیده‌ای آرام اما فرساینده وجود دارد: شکل‌گرایی عامیانه. این شکل‌گرایی، همان فرمالیسم ساده‌انگارانه‌ای است که به جای پرداختن به ماهیت پدیده‌ها، به ظاهر آنها می‌چسبد؛ به جای دیدن ریشه‌ها، شاخه‌ها را می‌شمارد؛ به جای فهمیدن "چرا"، به "چقدر" می‌پردازد.

شکل‌گرا وقتی از سرکوب حرف می‌زند، تعداد کشته‌ها را می‌شمارد اما نمی‌پرسد این خون‌ها چه تغییری در ساختار اجتماعی ایجاد کرده‌اند. وقتی از آزادی رسانه‌ها سخن می‌گوید، فهرست رسانه‌های بسته‌شده را ردیف می‌کند اما نمی‌پرسد چرا جامعه هنوز قادر نیست رسانه‌های زیرزمینی خود را سازمان دهد. وقتی از نافرمانی مدنی حرف می‌زند، تعداد اعتصابات را می‌گوید اما نمی‌پرسد این اعتصابات چگونه باید به شبکه‌ای پایدار تبدیل شوند. شکل‌گرا، مبارزه را می‌بیند اما نقش خود را در آن فراموش می‌کند؛ گویی تماشاگر مسابقه‌ای است که خودش باید در آن بازی کند.

این بیماری مزمن و خطرناک، همانند فرصت‌طلبی سیاسی، محفل‌گرایی و خرده‌کاری، همیشه در کمین جنبش ماست. اما امروز، در بحث "دولت در تبعید"، این بیماری خود را آشکارتر نشان می‌دهد. در نوشتار پیشین، "دولت در تبعید از واقعیت تا عمل"، به درستی نشان داده‌ایم که این نظریه در شرایط کنونی ایران نه تنها کارآمد نیست، بلکه می‌تواند تمرکز جنبش را برهم بزند. اما مشکل اصلی، نه خود نظریه، بلکه شیوه برخورد برخی دوستان با آن است؛ دوستانی که سال‌ها در تبعید زیسته‌اند، مبارزه کرده‌اند، هزینه داده‌اند، اما در تحلیل این موضوع، به جای دیدن واقعیت‌های میدان، به ظاهر یک نظریه حقوقی چسبیده‌اند.

آنان به جای پرسیدن این پرسش بنیادین که "کدام خلأ واقعی در مبارزه ملت ایران وجود دارد که فقط با دولت در تبعید پر می‌شود؟"، به توصیف دستاوردهای خیالی چنین دولتی می‌پردازند. گویی با گفتن "حلوا حلوا"، دهان شیرین می‌شود. این همان شکل‌گرایی است: چسبیدن به فرم، بی‌آنکه ماهیت را دید.

مثال روشن‌تر: فرض کنیم فردا شاهزاده رضا پهلوی دولت در تبعید تشکیل دهند. آیا به محض اعلام این خبر، حسادت‌ها در میان طیف‌های مختلف تبعیدی دود می‌شود و به هوا می‌رود؟ آیا دشمنی‌های کور جای خود را به همدلی می‌دهد؟ آیا صفوف پراکنده پادشاهی‌خواهان ناگهان منسجم می‌شود؟ آیا خانواده‌های داغدار داخل کشور، که فرزندان‌شان را در خیابان‌ها از دست داده‌اند، با شنیدن این خبر احساس می‌کنند که مبارزه‌شان یک گام به پیروزی نزدیک‌تر شده؟ چگونه؟ با کدام سازوکار؟ با کدام شبکه؟ با کدام پشتوانه سازمان‌یافته اجتماعی؟ این پرسش‌ها نه از سر بدبینی و منفی‌نگریستن، بلکه از سر واقع‌بینی و تجربه است. شکل‌گرایی، ما را از دیدن این پرسش‌ها بازمی‌دارد.

شکل‌گرا، فیل هوا می‌کند؛ اما توضیح نمی‌دهد این فیل قرار است کجا بنشیند، چه بخورد، چه کاری انجام دهد و چگونه قرار است بار مبارزه را سبک کند. در واقع شکل‌گرایی، ما را از دیدن دردهای واقعی جنبش بازمی‌دارد:

صفوف پراکنده، نبود سازماندهی، نبود شبکه‌های ارتباطی میان داخل و خارج، رقابت‌های کودکانه میان گروه‌ها، حسادت‌های بی‌ثمر، و مهم‌تر از همه، ناتوانی در ارتقای مبارزات نیروهای اجتماعی داخل ایران. اینها دردهای واقعی‌اند؛ دردهایی که با تشکیل هیچ دولت نمادینی درمان نمی‌شوند.

در چنین شرایطی، تکیه بر نظریه دولت در تبعید، بیشتر شبیه آن حکایت قدیمی است که می‌گفت: "از طلا بودن پشیمان گشته‌ایم، مرحمت فرموده ما را مس کنید." یعنی به جای پرداختن به کارهای سخت، واقعی و زمینی، به دنبال راه‌حل‌های براق اما بی‌خاصیت می‌رویم. مبارزه امروز ما، نه در تشکیل دولت‌های نمادین، بلکه در شناخت نیروهای اجتماعی داخل ایران است؛ در فهمیدن اینکه چگونه باید این نیروها را سازمان داد، چگونه باید هزینه‌ها را کاهش و توان مقاومت را افزایش داد. این کار، کار زمین است، نه کار آسمان. کار عمل است، نه کار نظریه‌پردازی‌های حقوقی. نتیجه‌گیری روشن است:

شکل‌گرایی عامیانه، اگر در جنبش پادشاهی‌خواهان ریشه بدواند، می‌تواند همان‌قدر خطرناک باشد که ضربه دشمن. این شکل‌گرایی، تمرکز را می‌گیرد، انرژی را هدر می‌دهد، امیدهای کاذب می‌سازد و نیروهای میدانی را دچار سردرگمی می‌کند. مبارزه ملی، نیازمند نگاه به درون است؛ نیازمند شناخت ضعف‌ها، نیازمند پالایش خود، نیازمند کنار گذاشتن توهّمات شیرین و پرداختن به واقعیت‌های تلخ اما ضروری. اگر قرار است جنبش ملی ایران به پیروزی برسد، باید از شکل‌گرایی عبور کند و به ماهیت مبارزه بازگردد؛ به مردم، به نیروهای اجتماعی، به سازماندهی، به همبستگی واقعی، نه نمادین. دولت در تبعید، اگر روزی معنا پیدا کند، باید بر شانه‌های یک جنبش منسجم و سازمان‌یافته بنا شود، نه بر روی کاغذ و نه بر اساس آرزو.

"دولت در تبعید" از واقعیت ... ادامه از برگ ۱

تمکین به تصمیمات سنجیده و زمان‌بندی درست از سوی رهبری نهفته است.

این نوشته نه مخالفتی با حقوق بین‌الملل دارد و نه ارزش ابزارهای آن را انکار می‌کند. مسئله این است که حقوق بین‌الملل زمانی کارآمد است که با واقعیت‌های میدانی هم‌خوان باشد، و در ایران کنونی چنین هم‌خوانی وجود ندارد. تشکیل دولت در تبعید بدون پشتوانه داخلی، انسجام خارجی و شرایط مناسب، نه تنها بی‌اثر است، بلکه می‌تواند به جنبش ملی ایران آسیب بزند. شناخت این واقعیت‌ها نخستین گام برای دوری از نسخه‌های انتزاعی و تمرکز بر مسیرهای عملی و مؤثر در مبارزه برای آزادی ایران است.

هم میهنان گرامی و آزادیخواه؛
خواهشمندیم برای همراهی، با این نشانی ای میل تماس بگیرید:
padeshahi1339@gmail.com

@padeshahi.khahan.pishroi
@padeshahi.khahan.pishro
@padeshahip



www.9aban.com

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!
برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!